

گفتارِ واپسین

نجیب سرغندوی،

در بخشی از کتاب «پاچا خان اوخدایی خدمتگاری» که به قلم عبدالولی خان نوشته شده است، نویسنده جریان صحبت خود باروان فرهادی مدیرشعبه اول وزارت خارجه در زمان سلطنت راپیرامون پشتونستان به ثبت رسانیده است. این صحبت که بایک پرسش روان فرهادی از ولی خان درباره پشتونستان و سرنوشت آن در نبود پاچا خان آغاز یافته بود، ولیخان رادرموضعی قرار میدهد که درین باره اساس و بنیاد مساله را باموصوف به بررسی بگیرد و از نقطه نظر افغانها به آن نگاه بیاندازد. فلهدا او خود از فرهادی که مقام بلند پایه وزارت خارجه بود، میپرسد که شما افغانها وقتی از پشتونستان حرف میزنید، هدف تان چیست و چه منظوری از آن دارید. اما از آنجاییکه موضع دولت افغانستان در رابطه به شعار پشتونستان روشن و واضح نبود، فلهدا روان فرهادی نیز طبعاً از دادن پاسخ درین زمینه عاجز مانده بود. ولیخان سپس به روان فرهادی گفته بود که شما تقصیری ندارید، چون وقتی من زمانی از پادشاه شما پرسیدم که هدف دولت افغانستان از پشتونستان چه است، او بمن پاسخی داده نتوانست و مرانزد نخست وزیر مملکت که در آن زمان محمد هاشم میوندوال بود، فرستاد و گفت که ازو بپرسم.

حقیقت هم همین است که هدف از پشتونستان که از سالهای درازی بوسیله دولت افغانستان پیش کشیده شده بود، آشکار نبود. سالهای درازی سپری شدند و پشتونها و بلوچها قربانیهای فراوانی در طول سالهای مبارزات شان چه در زمان سلطه استعمار انگلیس و چه پس از تشکیل دولت پاکستان دادند و پیکارهای خونینی را از سر گذشتاندند که در هر دوره با سرکوب و اختناق مواجه بوده اند. در این راستا ما دولت های افغانستان هیچگاهی قادر نبوده اند آن گونه که ادعا میکردند، بکمک این مردم محروم از حقوق انسانی و مدنی شان، بشتابند و مرحمی را بر زخم آنها بگذارند. این گونه موضع گیری های ضعیف و گنگ، پشتونها و بلوچها را که افغانستان را بحیث

حامی و پشتیبان طبیعی مبارزات طولانی شان میدانستند، بایاس و ناامیدی روبروگردانیده و آنهارابه ادعاهای دولتهای افغانستان بی باورساخته بود.

در کتابی که اخیراً بقلم جمعه خان صوفی، یکی از روشنفکران ترقیخواه و مبارز پاکستانی که اصلاً از پشتونهای سوات میباشد، برخی حقایق روشنی در رابطه به بخشهای مهمی از مبارزات پشتونها و بلوچها در دهه هفتاد و هشتاد شده بیستم، بیان شده است. در این کتاب، نویسنده در جریان مبارزاتش بر ضد دولت پاکستان، شاهد بسا ناھنجاری هایی در چگونگی برخورد دولتهای افغانستان نسبت به این مبارزات و نیز پرابلمهاییکه در درون نهضت مبارزاتی پشتونها و بلوچها وجود داشتند و علاوه بر آن برخورد رهبران خود نهضت در برابر مسایل روزمره که در شرایط جلاوطنی با آنها مواجه بوده اند و دهها مسایل بزرگ و خورد دیگر در این رابطه، بوده است که البته خوانندگان کتاب با مطالعه آن با آنها آشنا خواهند شد. اما نویسنده در اخیر کتاب زیر عنوان «سخن آخر» یک جمع بندی مختصری درباره موضوع افغانها و پاکستانیها نسبت به خط دیورند و تبعات آن در طول سالهای گذشته و نیز برخی نکات پیشنهادی در رابطه به برخورد آتی باین مساله از جانب هم افغانها و هم پاکستانیها مطرح کرده است که بنظر من بسیار مهم و قابل دقت مخصوصاً برای افغانها میباشد. من این بخش را که برایم دلچسپ واقع شده است، از پشتو به فارسی برگرداندم (کتاب به زبان پشتون نوشته شده است) تا دیگران نیز عجلتاً از خواندن آن مستفید گردند، البته بعداً ممکن است کتاب را بدست آورده همه بخشهای آنرا خواهند خواند.

چند نکته مختصر درباره نویسنده این کتاب:

جمعه خان صوفی، یکی از کادرهای برجسته و فعال حزب کمونیست پاکستان بود که در سال ۱۹۷۴ به دلیل فعالیتهای سیاسی اش بر ضد دولت آن وقت پاکستان مورد پیگرد پلیس قرار گرفته بود، لذا بصورت مخفیانه به افغانستان فرار نمود و تا سالهای آغازین دهه نود در افغانستان در حالت تبعید اقامت نمود و هم در آنجا ازدواج کرده خانواده تشکیل داد و نیز در سالهای پس از هفت ثور در ادارات مختلف دولتی و حزبی بکار مشغول بود. این شخص که در سالهای اقامتش در افغانستان در همکاری و نزدیکی با جمل ختک شخصیت سرشناس سیاسی و ادبی پشتونخوا و سایر رهبران و فعالان احزاب مترقی پاکستان که در افغانستان در تبعید

بسر میبردند قرارداد داشت، تقریباً همواره بارهبران مختلف سیاسی افغانستان از زمان داود خان تا به زمان زعامت دکتورنجیب الله از نزدیک رابطه و تماس داشته است و از بسیاری قضایای مربوط به برخورد و موضوعگیریهای دولت های افغانستان در قبال مساله پشتونستان و مبارزات پشتونها و بلوچها آگاهی کامل دارد. او از این آگاهی اش در نوشتن این کتاب استفاده نموده و در واقع همان روش ها و برخورد هایی که در طول سالیان اقامت در افغانستان از برابر نظرش گذشته و انجام یافته اند را در صفحات کتابش انعکاس داده است.

نام کتاب: درمسال له ختی (گل برای درمسال)

نویسنده: جمعه خان صوفی

برگردان به فارسی: نجیب سرغندوی

سخن آخر

قصه زندگی هنوز ختم نشده است. رویدادهای زیادی راثبت نکرده ام و اکثر آنها را فراموش هم کرده ام و برخیها را قصداً ننوشته ام و برخی هم هنوز به بخشی از تاریخ مبدل نگردیده اند. درنگاشتن کتاب حاضر احتمالاً نارسایی هایی خواهد بود که خوانندگان آنرا برجسته خواهند ساخت و برخی موضوعات نیاز به بازنگری دارند. اگر زندگی مجالم داد این نارسایی ها را مرفوع خواهم ساخت، لکن بیان این سخن لابدیست که بگویم:

اشخاص دارای دیدگاههای خاص ممکن است با این نوشته ام نه تنها آزرده شوند، بلکه حتی بمن دشنام نیز خواهند فرستاد، برخیها هم از ذکر شماری از حقایق در موردشان ناراحت خواهند شد. اما با معذرت که بدون ذکر آنها قصه من نارسا و نامکمل خواهد بود. آنها در جای خود حق دارند که در رد این نظریات بنویسند و موضوع را غنایند سازند. اما منظور من این بوده که این تابوی منافقانه را پایان بخشیم که هر کدام درباره آن به شکل غیبت و افسانه صحبت میکنند ولی حقیقت را نمیگویند و آنرا خود بگور میبرند. نوشته من باید دیدیگران را نیز تشویق کند که قلم بردارند و تجارب و مطالعات شان را درج برگهای تاریخ بسازند. بنظر من تجاربی که من و اشخاص دیگری چون من کسب کرده اند، دارای اهمیت بخصوص خود اند. این رویدادها در پرتو کشیدگیهای دو کشور همسایه اتفاق افتاده اند، که بیان آنها و به ثبت رسانیدن آنها بایستی بمثابه فریضه یی

برجسته گردند و راههای حل برایشان جستجو گردد. من در حد توان خود این فریضه را ادا کردم، اگر کسی ازین کارمن خرسند میشود و یا آزرده مربوط بخودشان است.

جای مسرت است که در پاکستان و بخصوص در پنجاب یک حس عامی پدید آمده و آن اینست که در آنجا سیاستمدارها، روشنفکران، ژورنالیستها، نظامیان سابق و حلقات آگاه، بر سیاستهای نادرست شصت و پنج سال گذشته پاکستان انتقاد وارد میکنند و در پی آنند که آنرا یک استقامت درست بدهند. این امریک ملت فعال و دینامیکی را بمعرفی میگیرد. اما جای تاسف است که در افغانستان چنین احساسی هنوز پدید نیامده و اگر کم و بیش وجود هم داشته باشد، بار منفی دارد و یا زیر تاثیر بیرونیها قرار داشته است. پس از این تراژیدی دراز مدت، افغانها تمام ملامتی هارا بر گردن دیگران میاندازند و توانمندی انتقاد از خود را ندارند، و انتقادی هم اگر داشته اند، نه تنها جنبه سازندگی نداشته بلکه احساساتی و معکوس بوده است. بگونه مثال بر سیاستهای گذشته پاکستان در قبال هند و افغانستان وسیعاً انتقاد صورت میگیرد و بخصوص مداخله در امور افغانستان، آموزش، مسلح ساختن و استعمال مجاهدین بر ضد افغانستان و باز حمایت از طالبان، و پیشبردن پالیسی تلاش ایجاد حکومتهای مورد نظر در افغانستان رابه نفع پاکستان نمیدانند و روند جاری خونریزیهای کنونی در پاکستان را نتیجه منطقی این گونه پالیسی ارزیابی میکنند. اما برعکس در افغانستان بسیار بندرت دیده شده که کسی گفته باشد، که ما هم درباره پاکستان، در کار مقایسه هند و پاکستان با هم و درباره ادعاهای ناوارد ارضی نسبت به پاکستان، سیاستهای نادرستی را در پیش گرفته بوده ایم بنا لازم است که پس از این همه تباهی های بزرگ اکنون بر این گونه سیاستها نقطه پایان بگذاریم. لکن برعکس دیده میشود که برخیها از امریکا و جهانیان انتظار دارند که نه تنها سیاست آنها در رابطه به دیورند را تایید بلکه آنها مانگونه عملی نیز کنند، آب را بیشتر گل آلود میسازند، و توانایی چنان تحلیلی را هم ندارند تا درک کنند که اگر پاکستان سیاست خطایی را در پیش گرفته بود، در کنار داشتن توانایی لازم، از حامیان بین المللی نیز برخوردار بود. اما افغانستان درین عرصه هیچگونه حامی یی نداشت و ندارد. هند همیشه افغانستان را استعمال کرده است، حتی همین نام پشتونستان هم از هند و بخصوص از مطبوعات

کانگری بیرون شده که در آستانه تجزیه هند، در زیر نام پتستان نشرات میکرد و باز افغانستان آترابه پشتونستان تغییر داد.

تازمانیکه یک سیاست ملی در افغانستان که در برگرنده منافع تمام مردم آنکشور باشد، بمیان نیامده و ادعای ارضی و سیاست «باز خواهیم دید» فراموش نگردیده باشد، دشوار خواهد بود که جلوحلقات مداخله گری پاکستان گرفته شود. این وضع، خلیج مخاصمت بین هر دو کشور را بیشتر و فراطرف خواهد ساخت و نیروهای سالم پاکستان قادر نخواهند بود دستان مداخله گری پاکستانی را کوتاه سازند. طبعاً جهان در حمایت پاکستان قرار میگیرد و آن حق میدهد که در تصمیمگیریهای پیرامون افغانستان سهم باشد. بهر اندازه ای که افغانها بر ادعاهای مبهم خود تاکید میورزند، و پاکستان از تکیه گاه وسیعی برخوردار باشد، بهمان اندازه وضع و حق پاکستان استحکام بیشتر مییابد. واکنشهایی که اظهارات اخیر مارک گراسمن نماینده امریکا برای افغانستان و پاکستان پیرامون مرزهای پذیرفته شده دیورند، در حلقات مداخله گری افغانستان ایجاد نمود، آب به آسیاب حلقات مداخله گری پاکستان ریخت. از سوی دیگر آنهایی که دعوادارند، همه خاموش ماندند که این امر باید درس خوبی برای مداخله گران افغانی باشد. در بین پشتونهای پاکستان هیچ حزب و گروهی یافت نمیشود که بار بار سوگند وفاداری به قانون اساسی پاکستان یاد نکرده باشند، پس چنین ادعایی بجز از مداخله به چه چیزی دیگری تعبیر شده میتواند؟

من تقریباً بیست سال بطور پیهم در افغانستان اقامت داشتم و حامی سیاستهای آن بودم. اما تابه امروز برای من روشن نشد که افغانستان در صورت نپذیرفتن دیورند و بیمانهای دیگر، چه میخواهد؟ آیا خواست حق خودارادیت برای پشتونهای مقیم پاکستان را دارد؟ اگر چنین خواستی داشته باشد، اینک نواسه و کواسهء پاچاخان در خیبر پشتونخوا حکومت تشکیل کرده اند، نام ایالت مرزی یاصوبه سرحد نیز بخواست آنها تغییر کرده، و مثل سایر ایالتها از خود مختاری نیز برخوردار گردیدند و در انفاذ قانون اساسی پاکستان و اکنون در کار وارد کردن بار بار تعدیلات در آن هم نقش فعالی را انجام داده اند و حتی حزب محمودخان اچکزایی نیز در وارد آوردن این تعدیلات شرکت فعال داشت و اینک همین حالا در بخش بزرگ حکومت ایالتی حضور دارد و مظهر نمایندگی

دولت نیز میباید. پس این ادعای حق خودارادیت برای کی؟ ولی اگر چنین نیست و در پی آن است که مناطق پشتون های پاکستان به افغانستان الحاق یابند، در آن صورت در افغانستان باید درین باره اتفاق نظری وجود داشته باشد و در قانون اساسی آن کشور گنجانیده شود و حق پشتونهای پاکستان بنحوی تسجیل یابد. برای نایل آمدن باین منظور، نخست لازم است که افغانستان به پای خود بایستد و اتکاب پاکستان را خاتمه دهد، همانگونه که پاکستان هند را وادار به ختم ادعای کشمیر ساخته است. افغانستان باید از پشتونهای پاکستان سوال نماید که آیا چنین الحاقی را تایید میکنند و یا خیر؟ حرف دیگر اینکه اگر افغانستان نمیخواهد که پاکستان، پهن تونخوا و بلوچستان را در یک طبق برایش اهدا کند، زیرا ۶۶ سال گذشته نشان داد که افغانستان نه زور دارد و نه توان و اراده قاطع و نه حمایت جهانی بر مبنای حقوق بین الدول، و مهمتر اینکه از هیچگونه موضع برخوردار نمیباشد، یقیناً پاکستان نیز برای چنین گزینه یی آماده نیست.

یگانه راهی که در حال حاضر میتواند وجود داشته باشد اینست که افغانها از بهانه تراشی هادیگردست بردارند، داس را با کلوخ نیز نکنند و موضع روشن و واضحی را اختیار نمایند و بر سر هیچ با پاکستان خصومت نورزند. داشتن یک موضع شفاف، پاکستان را نیز وادار خواهد ساخت که از سر افغانستان دست بردار شود و هر دو کشور در همزیستی و حسن همجواری زندگی کنند. معضله را برای آیندگان نگذارند، وزمینه را برای مداخله دیگران بدست ندهند. عواقب سالهای گذشته باید درس خوبی برای همه باشد، اگر افغانستان مرز بین دو کشور را چنانکه هست نمی پذیرد، پاکستان را نیز کسی مانع شده نخواهد توانست که به شکل دیفکتو آنرا بپذیرد، در چنین حالتی آینده هر دو کشور بنظر من بسیار بدتر خواهد بود.

هر دو کشور با داشتن مرزهای مشترک آزاد، به داشتن مناسبات قانونی نیز نیاز دارند. همچنان سرتاسر منطقه مایعنی افغانستان، پاکستان و هند همانند کشورهای اروپایی که دارای مرزهای مشترک باز هستند، برای هماهنگ ساختن امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به چنین مرزهای باز قبول شده نیاز دارد، و درینصورت مرزها بین این کشورها میتواند بتدریج از بین برداشته شود، زیرا هر سه کشور نوعی رابطه تاریخی باهم دارند. در گام های بعدی چنین مناسبات با کشورهای

دیگر هم میتواند برقرار گردد و چارچوب سارک برای برآورده شدن این منظور زمینه خوبی فراهم ساخته میتواند. باید بخاطر داشت که افغانستان در یک جبر تاریخی و جغرافیایی قرار دارد و گزینه های زیادی برای مانور کردن ندارد. جای بدبختی بزرگ اینست که پشتونها هنوز هم در گذشته ها درگیرند. وظیفه نسل جدید است که از تاریخ حکومتی و سیمیناری خود فراتر و فراتر برود و نگاهی بگذشته های خود بیاندازد و از دشواری ها خود رانجات دهد. و در پرتو تفکرنو بجهان، منطقه، همسایه، کشور خود و مردم خود نظر بیاندازد و از مداخله اجتناب ورزد. مداخله وقتی عملی بوده میتواند که در درون، همه زمینه ها فراهم باشند.

این کتاب من که حاصل رویدادهای چشم دید خودم است، چند نکته را برجسته میسازد:

یک- افغانستان توان مقابله با پاکستان را ندارد و جهان نیز از حمایت نمیکند. دو- پشتونهای خیبر پختونخوا و بلوچستان بمتابه یک ملت چنین ماجراجویی را تایید نمیکند و در حمایت آن قرار نمیگیرند. بلوچها بهیچصورت حاضر نیستند افغانستان را نسبت به پاکستان ترجیح دهند. بزرگترین رهبر بلوچها یعنی خیر بخش مری، که همراه با شمار کثیری از طرفدارانش نزدیک به ۱۸ سال در افغانستان پناهنده بودند، در یک مصاحبه گفت که بلوچها در هر سه کشور افغانستان، ایران و پاکستان حیثیت برده ها را دارند و باید آزاد گردند. سه- بخشی که در پاکستان است، فقط از پاکستان امتیازات میخواهد. چهار- در این بازی بزرگترین خساره به افغانستان میرسد. پنج- حامی افغانستان یعنی اتحاد شوروی هم آزموده شد. شش- داؤد خان، خلق و پرچم که در فساداران این داعیه بودند، آنها هم خود را آزمودند، خود افغانها و جهان آنها را تجرید نمودند. هفت- در هر گونه معضله مشابه، پشتونهای ثروتمند نوار مرزی بیشترین رجحان شان به سوی پاکستان بوده است. هشت- هیچ پشتونی در پاکستان برنامه یی برای الحاق با افغانستان ندارد. فقط برخی حلقهات محدودی اند که در حرف سرمیچنابند تا امتیازات محدود سیاسی بدست بیاورند. نه- افغانستان هیچگاه یک موضع روشن درین رابطه نداشته است. ده- موجودیت این اختلافات، صرفاً برای هند در رابطه با اختلافاتش با پاکستان مفید بوده میتواند. که این وضع بخودی خود پاکستان را به مداخله و امیدارد و افغانستان در بین آن دو کشور مقام یک میانجیگر بیطرف را از دست میدهد. بهمینگونه عواقب ناگوار زیاد دیگری نیز در بر دارد،

بخصوص برای آن‌ده افغانهاییکه زندگی شان راساً به پاکستان وابسته است ویا آن‌ده مهاجرانیکه به پاکستان رفته اند ومیخواهند درهمانجااقامت دایمی داشته باشند.

علاوه براینها، شخصیت‌های زیادی قبل ازمانیز این راه راآزموده بودند ولی ناکام ونامراد ازدنیارفته اند. ازرهبران جنبش ازادی هند درزمان امان الله خان وپیش‌آهنگان جنبش مهاجرت ذکری نمیکنم که ازمهاجرت وتبعید چه حاصلی بدست آوردند وچه نوع برخوردهایی باآنهاصورت گرفت؟ زیرااینها همه قبل ازتشکیل پاکستان رخ داده بود که عاملان آن هم پشیمان وتهیدست باقی مانده بودند.سرنوشت تمام آنهایکه درزیرنام پشتونستان دربر شدند، نیازبه مبحث درازی دارد. اما این سخنان ایوبخان اچکزی فراموشم نمیشود که گفته بود، نمیدانم پشتونستان تشکیل خواهد شد یانه ولی ازمن آشپزجورکرد.این گفته کاملاً بجاودرست بود. رفتن بافغانستان ودرجستجوی پشتونستان شدن، میتوانست ازیک خان آشپزبسازد که دریک منزل کرایه مجبوربود برای خود آشپزی کند وغذاآماده بسازد وباحسرت وبیچارگی چشم ازجهان بیوشد وتمام یادداشت ها ونوشته هایش همراه بااثاثیه منزلش غارت گردد ودیگربفراموشی سپرده شود که گویی اساساً هیچگاهی وجودخارجی نداشته است. سرنوشت ماهم بهترزایوب خان اچکزی نبود. اوخوب بود که درگذشت وقصه اش راگفته نتوانست ولی اگرکسی ازمن بپرسد من که تامرزپیری نمیتوانم آنهارابازگوکنم. همان گفته‌ فیض احمدفیض که درپاسخ به پرسشهای پی درپی دوستان هندوستانی خوداظهارداشته بود که ازش خواسته بودند تادروند بماند واوبرایشان گفته بود که هندوستان معشوقم است ولی پاکستان منکوحهء من. اگرمانکوحهء خود(پاکستان) کسی خیانت بورزد، معشوقه اش(هندوستان) بی باورمیگردد، پس بگذارکه هرچه میخواهد همان کند. من ازاجمل بسیارگله مندبودم. امااین رامیدانم که اگرافغانستان باو وبخصوص رفقاوسیستمدران همنظرافغان باومانند یک اجنت خاد ویایک قوماندان مخالف مجاهد برخوردارمیکرد که علیرغم صدهامیلیون مصرف ورشوت بازهم ازآنهاشندند، میبود، مانند یک ملنگ درفقرچشم ازدنیافرونی بست ومانند یک مردسیاست میکرد وبدسترخوان خانهاحتاج نمیبود. بزرگترین نقطهء ضعف اجمل فقراقتصادی اوبود.افغانهاخانهارادوستان خودمیشمارند.امانام اجمل رابخاطرپیشبردسیاستهای شان هنوزهم بکارمیبرند. پاچاخان

رامیشناسند ولی احمدکارامثل نوکرویک فردغیرمفیدمیدانند(احمدکا کا یکی ازخدایی خدمتگارهای وفاداربه جنبش وپاچاخان بود، که باصداقت درصوفوف آن رزمید وسرانجام کتاب قطوری راهم ازکارنامه های خدایی خدمتگاراها نگاشته بود که بعدهاازجانب وزارت اقوام وقبایل درسالهای ۶۰خورشیدی بچاپ رسید. این شخص بسایارفقیروناداربود ودرفترحزب بودوباش میگرد-مترجم). فرق درین بین درآنست که پاکستان اشخاص عادی راهبران و سرمایداران ساخت که درهمان زمان برضدمامورداستفاده قرارشان داد ولی افغانهاخانها رابه آشپزها مبدل کرد. نبایدفراموش کرد که پروژهء پشتونستان دردوران سلطنت به پول هند پیش برده میشد وبازدردوران انقلاب ثور، همه کارها با پول اتحادشوروی صورت میگرفت.

پس ازین همه تجارب،فکرمیکنم که حرفهای حبیبی صاحب (منظورعلامه عبدالحی حبیبی میباشد-مترجم) دقیق بوده است که باری بمن گفته بود که «افغانهاخودبکمک نیازدارند ومن ازنگاه تجربهء خود بتومشوره میدهم که پشت ناممکنات رانچسپید که ممکن هالزدست نرود. افغنستان نیازمندآنست که همین موجودیت فعلی خودرااستحکام بخشد تا فرداکسی نگوید که موجودیت افغنستان درخطرقراردارد».